

روزنامه

تاریخ معاصر ایران

مقایسه دور روایت

امیدپارسازناد

ماجرای سقوط میرزاتقی خان امیرکبیر را از ابتدا تا روز ۲۵ محرم سال ۱۲۶۸ ه‍. ق در شماره‌های گذشته مرور کردیم. روند وقایع از آن به بعد پیچیده و مناقشه‌انگیز می‌شود. دست‌کم دو پژوهشگر جدی حوادث این دوره را به دقت بررسی کرده‌اند و روایت آنها به فارسی در دسترس است. مبنای کار ما در این مرحله مقایسهٔ این دو روایت است: روایت فریدون آدمیت در «امیرکبیر و ایران» و روایت عباس امانت در «قبله عالم». هر دوی این روایت‌ها بیشتر بر اسناد و مکاتبات باقی مانده مقامات ایرانی و اسناد وزارت خارجه بریتانیا (عمدتاً گزارش‌های جاستین شیل وزیرمختار وقت انگلیس در ایران) اتکا دارد. نکتهٔ تاسف‌انگیز این است که منابع روسی و گزارش‌های وزیرمختار روسیه (که از قضا نقشی تعیین‌کننده در آن میانه داشت) از هر دو روایت غایب است. این غیبت که در بررسی‌های تاریخیِ اوایل سلطنت قاجاریه تا جنبش مشروطه کاملاً به چشم می‌خورد ظاهراً دو دلیل عمده دارد: دشواری دسترسی به اسناد وزارت‌خارجه اتحاد شوروی و روسیه و همچنین عدم آشنایی بیشتر پژوهشگران تاریخ ایران به زبان روسی.

■ **پناه**

چنانکه روند تاریخی حوادث را در نظر بگیریم، نخستین اختلاف اساسی میان روایت‌های آدمیت و امانت به روز ۲۳ محرم مربوط می‌شود. آدمیت در «قبله عالم» به گزارش روز ۱۸ نوامبر (۲۳ محرم) شیل اشاره می‌کند که در آن اقام شده است امیر «در حدود بیست و سوم محرم. . . پناهی برای شیل فرستاد و ابراز «امیدواری صمیمانه» کرد که وزیر مختار بریتانیا دهد چنانچه احساس خطر از ناحیه شاه کند، در سفارت پناه جوید.» پاسخ شیل، طبق گزارش او به لندن، «حاوی این اشاره تلویحی بود که درهای سفارت هر وقت که امیرکبیر مناسب بداند به رویش گشوده است.» (امانت، ص ۲۲۰) اما آدمیت با وجود نقل‌قول‌های متعددی که از گزارش ۱۸ نوامبر شیل کرده است، اشاره‌ای به این ادعای وزیرمختار ندارد. ۲۴ محرم (دو روز پس از انتصاب میرزا آقاخان نوری به صدارت) همان روزی است که شیل برای گفتن تبریک نزد او می‌رود و نوری از او می‌خواهد با استفاده از نفوذ شخصی امیر را به پذیرش حکومت کاشان راضی کند.

او امروز ۲۵ محرم: دکتر دیکسون پزشک سفارت بامداد آن روز به دیدار امیر رفته و پیام شیل را با او در میان گذاشته است. امانت و آدمیت هر دو از شیل نقل می‌کنند که دیکسون در بازگشت گفته است که امیر پیشنهاد را پذیرفته و غائله از نظر شیل تمام شده. اما محتوای پیام شیل که مورد قبول امر واقع شده بود در روایت یکسان نیست. آدمیت می‌نویسد: «باری وزیرمختار انگلیس دکتر دیکسون پزشک سفارت را صبح بیست و پنجم محرم (۲۰ نوامبر) نزد امیر فرستاد که او را از قرار با دولت راجع به انتصاب وی به حکومت کاشان بیباک‌هاند.» (آدمیت، ص۸۷)

اما امانت می‌نویسد: «انتصاب امیرکبیر به حکومت کاشان. . . توسط وزیرمختار بریتانیا تضمین شد. اطمینان‌های شیل به امیرکبیر که جان و مال خود و خانواده‌اش در امان است و سفارت انگلستان از او حراست می‌کند و با حرمت و بدون مزاحمت حکمرانی خواهد کرد، راهکار قابل قبولی ورای پناهندگی برای امیرکبیر فراهم آورد.» (امانت، ص۲۲۲)

امیر یک روز قبل از آن پیشنهاد شاه را برای حکومت فارس، اصفهان یا قم با این استدلال که در صورت خروج از تهران جانش در خطر خواهد بود، رد کرد. بنابراین همان‌طور که امانت نوشته است پیشنهاد شیل می‌بایست واجد تضمین‌هایی در مورد جان و مال او و خانواده‌اش می‌بوده که آن را پذیرفته است. روایت آدمیت با این معنا منافاتی ندارد، اما به نظر می‌رسد عبارات طوری تنظیم شده که معنای «تضمین» سفیر انگلیس از آن استشمام نشود. دقت کنید، آدمیت می‌نویسد پزشک سفارت رفته بود تا امیر را از «قرار با دولت راجع به انتصاب وی به حکومت کاشان» آگاه کند. این قرار، به طوری که خود آدمیت هم پیش‌تر توضیح داده است (ص ۷۰۷) از جمله شامل اطمینان سیردن نوری در مورد جان و مال میرزاتقی‌خان بود. هر چه بود امیر پیشنهاد سفیر بریتانیا را پذیرفته بود و دیکسون به سفارت بازگشت و خبر را برای شیل برد. امانت از گزارش شیل نقل کرده است که «برای احتیاط بیشتر، امیرکبیر پسر بزرگ و برادر خود را نیز فرستاد که در سفارت انگلیس بمانند.» (امانت، ص ۲۲۳) اما گزارش آدمیت در این مورد نیز ساکت است.

در این میان پای پرسن دالگوروکی وزیرمختار روسیه به ماجرا باز می‌شود. هفت عضو سفارت روسیه به دستور او با لباس‌های رسمی به خانه امیر می‌روند و پیشنهاد حمایت ابرائتور روسیه را به او ارائه می‌کنند. در روایت آدمیت می‌آید: «(امانت، ص ۲۲۳) شیل «به محض اطلاع از این واقعه» به نوری اعلام می‌کند «کار امیرنظام دیگر به من مربوط نیست.» (ص ۷۰۸) کدام واقعه؟ از روایت آدمیت استنباط می‌شود که «واقعه» مورد نظر، اقدام دالگوروکی در ارائه پیشنهاد حمایت بوده است. در این صورت چرا چشم شیل متوجه پیشنهاد روسیه می‌شود؟ آدمیت به این پرسش پاسخ نمی‌دهد. اما در روایت امانت «واقعه» چیز دیگری است.

(ارجاعات مربوط است به «امیرکبیر و ایران»، فریدون آدمیت، انتشارات خوارزمی، چاپ هشتم، تهران، ۱۳۷۸ و «قبله عالم»، ناصرالدین‌شاه قاجار و پادشاهی ایران»، عباس امانت، ترجمه حسن کاشداد، نشر کارنامه، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۳)

مسعودمیرزا پسر چهارم ناصرالدین‌شاه بود. او سه‌سال از مظفردالدین میرزابزرگتر بود و چون مادرش عقدی نبوده ولیعهدی نرسید. او ابتدا حاکم اصفهان و شیراز شد. او کردستان و لرستان، همدان و گلپایگانی و مازندران، یزد، اردک (عراق عجم) و خوزستان را در حاکمیت خود داشت. ظل السلطان از ۱۳۰۰ ه‍.ق به فکر ولیعهد شدن افتاد. مهدی بامداد در جلد مظفردالدین میرزا را از ولیعهدی معزول کند و وی را به جای او به ولایت عهدی تعیین کند. ناصرالدین‌شاه به مظفردالدین میرزا در تبریز نوشت که ظل السلطان حاضر است که دو کرور تومان بدهد تا ولیعهد شود بلافاصله پیشکار مظفردالدین میرزا به شاه نوشت که ۱۰ کرور تومان (پنج میلیون تومان) جهت قبله عالم حواله خواهند نمود. بر اثر ظلم و جورگی که همواره ظل السلطان به مردم مرکز حکومت خود یعنی اصفهان می کرد اکثر مردم این شهر را برای او سروده بودند. ستاره کوره ماه نمی‌شه ـ شازده لوچه شاه نمی‌شه ـ (چون چشم راست ظل السلطان چپ بود ـ) او تا زمانی که بر دوپنجم ایران حاکم بود، هر قدر مستوفیان مالیات می گرفتند، همه را می گرفت و مقدار بسیار کمی از آن را برای دیوان استیفا به تهران می فرستاد ـ او سالیانه با هدایا و پیشکش‌های زیاد به تهران آمده و پدرش را برای ایفای خود به حکومت دوپنجم ایران راضی می کرد ـ نوکران و پیشکاران ظل السلطان یک‌کدام برای خود فرمانرا و حاکمی محسوب می شدند ـ اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های خود می نویسد :

سه‌شنبه پنجم شعبان ۱۳۰۵ عصر من خدمت ظل السلطان رسیدم اما جزو غریبی ادرار فرمودند ـ پیشخدمت‌باشی که به ابراهیم خلیل خان معروف است به شاهزاده کمک کردند ـ همان پیشخدمت‌باشی آب ریخت، طهارت گرفته و من خیلی تعجب کردم ـ از نوکران دیگر ظل السلطان، فردی بود به نام مصطفی قلی‌خان عرب عامری معروف به سهام السلطنه که از خواین اردستان بوده و مدت‌ها حاکم یزد و کاشان بود ـ او مدت‌ها شغل «قاسودانی» (عهده‌دار امنیت جاده‌ها، بین راه کاشان و یزد و اردستان را بیرعهده داشت ـ اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های روزانه خود راجع به او می گوید : «کشنبه ۳ جمادی الاول ۱۳۰۶ ، مصطفی قلی‌خان اردستانی ملقب به سهام السلطنه که رئیس قاسوسران بوده اما خودش دزدباشی بود، پریروز فوت کرد.» در مورد قساوت ظل السلطان داستان‌ها گفته‌اند ـ در دوران قفولیت در کانج گلستان ـ غلام‌چپچه‌ها را وادار می کرد برای او گنجشک بگیرند ـ او گنجشک‌ها را با سر میخ کور می‌کرد و سپس به پرواز می داد و به مظفرالدین میرزا می گفت که داداش ببین چطوری می‌پره ـ در اصفهان اگر احساس می کرد که یکی از پیشکارهایش ثروت زیادی اندوخته، به او قهوه‌فجری می‌داد و بعد از آن که جان به جانی‌قر گرفته و می‌تسلیم می کرد او را متصرف می شد ـ پدرش ناصرالدین‌شاه در تهران چنین کاری نمی‌کرد بلکه وقتی می‌شید که یکی از رجال پولدار و صاحب مکتت فراوان فوت کرده فوراً دستور صورت‌برداری از اموال او را صادر می کرد و هر چیز گرانبها و نقدینه‌ا گر در منزل متوفی بود به دربار منتقل می کرد و بقیه آن را به ورث می سپرد ـ ظل السلطان با آن‌همه جنایات در ایران دوره استبدادی، مجازات نشد ـ ادوارد براون در تاریخ انقلاب ایران می‌نویسد که ظل السلطان پس از شکست محمدعلیشاه از مشروطه‌خواهان در اترلی دستگیر شد ولی با پرداخت یکصد هزار لیره انگلیسی آزاد شد و به خارج از کشور رفت ـ (مظنه لیره در آن زمان ۵۴ ریال بود و یکصد هزار لیره برابر با ۵۴۰ هزار تومان می شد) ظل السلطان در زمان ناصرالدین‌شاه و همچنین مظفرالدین‌شاه علاوه بر آنکه درآمد مالیاتی دوپنجم خاک ایران را به یغما می برد سالیانه از دربار هشتاد و شش هزار تومان حقوق دریافت می کرد ـ حتی در مجلس دوره اول مشروطه برای او مقرری سالیانه‌ای در حدود دوازده هزار تومان وضع کردند ـ فرزندان ظل السلطان اکثراً در دوره مشروطیت به پست‌های حساس رسیدند ـ اکبرمیرزا حسن الدوله که به نام اکبر مسعود معروف بود در کابینه میرزا ناصر وثوق الدوله به مدت یک سال در ۱۲۹۷ شمسی وزیر مالیه بود ـ او در اصفهان و سایر بلاد املاک زیاد خرید و در زمره ثروتمندان کشور شد ـ برادرش سلطان حسین مسعود که در زمان پدرش به او جلال‌الدوله می گفتند بر اثر ولایتگری فارس ثروت بی‌کرانی اندوخت ـ چون ناصرالدوله می‌خواست از راعل‌کند قریه فرخ‌رود را به مبلغ چهل هزار تومان به عبدالحسین میرزا فرمانفرما فروخت و تمام پول آن را به‌عنوان پیشکش به ناصرالدین‌شاه داد و در پست خود باقی ماند ـ در دوره پهلوی املاک جلایله (پارک لاله فعلی) را خریداری کرد ـ در سفر سوم ناصرالدین‌شاه به فرنگ امتیاز نشر اسکناس ایران به بانک شاهنشاهی که متعلق به انگلیس بود سپرده شد ـ

■ **فساد مالی در دوره مظفردالدین شاه**

مظفرالدین‌شاه به محض جلوس به سلطنت برای نشان دادن باغ سبز به مردم، مالیات خباز (نانوا) و قصاب را بخشید ـ مالیات قصاب و نانوا سالیانه دویست هزار تومان بود ـ او به تدریج تا یک کرور تومان (بایضد هزار تومان) از مالیات نان و گوشت مردم را بخشید و از این رهگذر نان به یک من به یک قران رسید ـ اما کاری که در اول سلطنت او کم‌ر خزانه مملکتی را شکست مخارج مقبره پدرش ناصرالدین‌شاه بود ـ ناصرالدین‌شاه را در کتب دوله امانت گذارده بودند تا مقبره در جوار حرم حضرت عبدالعظیم(ع) آماده شود ـ در مدت ده سال، چهل کرور تومان (۲۰ میلیون تومان) خرج مقبره و بقعه آن نمودند ـ سنگ‌های مرمر زیادی از شهرستان‌ها آوردند تا کار مقبره را به پایان برسانند ـ اما همه بناها و مجسمه‌سازها که می‌خواستند مجسمه روی سنگ قبر را در صورت یک‌کدام بترانند، پول را به جیب‌دزد و کار اتمام‌نکرده می رفتند ـ قهرمان میرزا سالور در خاطرات خود در این‌باره می‌نویسد: «هر کس از او پولی می گرفت و کار را نیمه‌تمام می گذاشت و می رفت، عقبت‌دختر ناصرالدین‌شاه سنگ قبر حجاری شده‌ای در درست او بر روی قبر گذاشت ـ قبل از او ده مرتبه شیلادان را به مظفرالدین‌شاه پول گرفتند تا سنگ قبری را بمثال حجاری شده ناصرالدین‌شاه تحویل دهند ولی پول را گرفته و خوردند و رفتند ـ «وضع دیوان استیفا (وزارت دارایی) در دوره مظفردالدین شاه بسیار اسفبار بود زیرا در ابتدای سلطنت، عبدالوهاب خان نظام‌السلطان که نوه میرزا آقاخان نوری (اعتمادالوهاب) و فردی معاد و تریاک بود را به وزارت مالیه رسانید ـ سوءاستفاده‌های مالی او بی‌نهایت بود ولی میرزا علی‌خان امین‌الدوله سینکی او بر کارکنان نمود و مستوفیان تحصیلکرده و متخصص را به ولایات مامور کرد و از جمله مستوفیان متخصصی که به ولایات مامور شدند، می‌توان از میرزا محمدخان مصدق‌السلطنه (دکتر محمد مصدق بعدی) که به خراسان رفت و پیشکار دارایی (مدیرکل دارایی با مالیه) آن منطقه شد و خدمتی نمود، نام برد ـ در زمان مظفردالدین‌شاه نیز از شاه تا پایین‌ترین عضو ادارات به سه‌وجه عادت کرده بودند و مستوفیان خوب که به اندازه انگشتان یک دست نمی‌رسیدند هرقد در جهت پیشرفت کارهای

تاریخ

مالیه و فساد مالی در تاریخ معاصر ایران

رشوه خواری در ملا عام

سیروس غفاریان



سیروس غفاریان

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵

در سال ۱۳۸۵